

● (به مناسبت شهادت امام هادی علیه السلام)

فرازهایی درس آموز از



۵

فرازهایی درس آموز از زندگی امام علی علیه السلام

علیه السلام

زندگی امام علی علیه السلام

دهمین مهر سپهر امامت

● احمد محیطی اردکانی

امام هادی علیه السلام در پانزدهم ذی الحجه سال ۲۱۲ ه. ق. در روستای «صریّا» نزدیک مدینه متولد شد.^۱ و در سوم رجب سال ۲۵۴ ه. ق. در سن ۴۱ سالگی در شهر «سامرا»^۲ بر اثر زهری که با دسیسدهی «معتز» (سیزدهمین خلیفه‌ی عباسی) توسط «معمد عباسی» برادرزاده‌ی «معتز» به آن حضرت خوراند، به شهادت رسید.^۳

امام هادی علیه السلام در پانزدهم ذی الحجه سال ۲۱۲ ه. ق. در روستای «صریّا» نزدیک مدینه متولد شد.^۱ و در سوم رجب سال ۲۵۴ ه. ق. در سن ۴۱ سالگی در شهر «سامرا»^۲ بر اثر زهری که با دسیسدهی «معتز» (سیزدهمین خلیفه‌ی عباسی) توسط «معمد عباسی» برادرزاده‌ی «معتز» به آن حضرت خوراند، به شهادت رسید.^۳

شده، به شهادت رسید.^۳

بود.^۵

۶- معزز پسر دیگر متوکل (۲۵۲-۲۵۴ هـ.

ق.) حدود دو سال.^۶

فرازهای درس آموز

در این نوشتار سعی بر آن است که با طرح فرازهایی از سیره‌ی عملی امام هادی علیه السلام با نحوه‌ی رفتار آن حضرت در مسائل مختلف آشنا شویم و با تبیین بعضی از فعالیت‌های آن حضرت در دوران خفقان و استبداد عباسی که راه را برای فعالیت آشکار امام علیه السلام مخصوصاً در مسائل اجتماعی بسته بودند، زیباترین نمونه‌ی پایداری و دفاع از دین را معرفی نماییم.

اینک فرازهایی نورانی از زندگی آن حضرت را هرچند به اختصار مرور می‌کنیم.

مبارزه با ستمگران

امام علی الثقی علیه السلام در طول امامت سی و سه ساله‌اش با شش خلیفه‌ی عباسی هم عصر بود.

۱- معتصم هشتمین خلیفه‌ی عباسی

(۲۲۰-۲۲۷ هـ.ق.) حدود هفت سال.

۲- واثق پسر معتصم (۲۲۷-۲۳۲

هـ.ق.) حدود پنج سال.

۳- متوکل برادر واثق (۲۳۲-۲۴۷

هـ.ق.) حدود پانزده سال.

۴- منتصر پسر متوکل، (شش ماه).

۵- مستعین پسر عموی منتصر

(۲۴۷-۲۵۲ هـ.ق.) حدود پنج سال.

سرانجام آن حضرت با نیرنگ معزز و به واسطه‌ی معتمد مسموم شد و به شهادت رسید.^۷

موضعگیری امام هادی علیه السلام در برابر همه‌ی آن‌ها بسیار قاطع بود و هرگز هیچ کدام از آن‌ها را تأیید نکرد و تسلیم هیچ یک از آنان نگردید. در فرصت‌های مناسب با کنایه و اشاره و گاهی با صراحت آن‌ها را طاغوت و ظالم خواند و شیعیان را از هر گونه کمک به آن‌ها نهی فرمود.

دو نمونه

۱- متوکل عباسی، پی در پی کاخ می‌ساخت، تا جایی که تعداد آن‌ها به بیست کاخ رسید، و هر کدام از آن‌ها نام مخصوصی داشت.

یکی از مهمترین کاخ‌های متوکل به نام «عمارة الجعفری» بود که دو میلیون دینار خرج آن شد.^۸

امام هادی علیه السلام، در حالی که این کاخ را می‌ساختند، از کنار آن عبور کرد، به یکی از همراهان فرمود: «هَذَا الطَّاعِيَةُ يُقْتَلُ بِهَذَا الْبِنَاءِ، قَبْلَ أَنْ يَتِمَّ، عَلَيَّ يَدِ فِرْعَوْنَ مِنْ فِرَاعَةِ الْأَثْرَاكِ»^۹

این طاغوت (اشاره به متوکل) قبل از

تکمیل این ساختمان به دست فرعونى از فراعنه‌ى ترک‌ها کشته مى‌شود.»

امام هادى علیه السلام در این گفتار کوتاه، از طرفى هم متوکل را طاغوت خواند و هم کشنده‌اش را که یکى از افسران ترک به تحریک پسر متوکل بود، فرعون معرفى نمود. و از طرف دیگر به صورت معجزه آساز آینده خبر داد و فرمود قبل از اتمام این کاخ متوکل خواهد مرد.

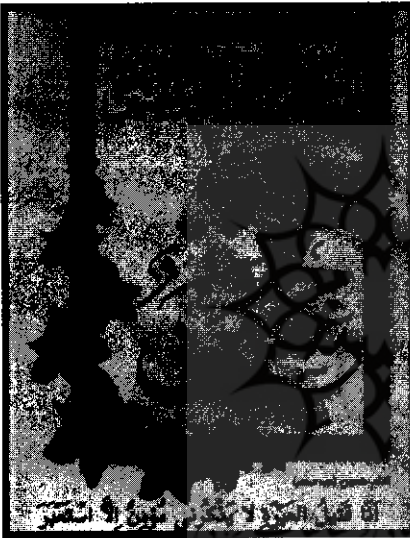
۲ - ابوهاشم؛ یکى از اصحاب امام هادى علیه السلام مى‌گوید: «زمانى که امام هادى علیه السلام بیمار بود، به نزدش رفتم. فرمود: ای ابوهاشم! فردى از دوستان ما را به «حائر حسینی» بفرست تا برای (شفای) من دعا کند.»

بیرون آمدم تا فردى را پیدا کنم، به «علی بن بلال» برخوردم. موضوع را با او در میان گذاشتم و از او خواستم به «کر بلا» رود و برای امام علیه السلام دعا کند.

«علی» شگفت زده شد و گفت: به جان و دل حاضرم ولی به اعتقاد من امام هادى علیه السلام برتر از «حائر حسینی» است زیرا او در شمار صاحب حرم است و دعای آن حضرت برای خود بهتر از دعای من برای اوست.»

بازگشتم و آنچه «علی بن بلال» گفته بود، به اطلاع امام علیه السلام رساندم.

فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر از «کعبه» و «حجر الاسود» بود. با این حال به گرد «خانه» طواف مى‌کرد و «حجر الاسود» را استلام مى‌نمود. برای خدا در روی زمین بقعه‌هایی است که لازم است خداوند در آن بقعه‌ها خوانده شود. و دعای افراد در این گونه جاها مستجاب است و «حائر حسینی» از جمله‌ى



این بقعه‌هاست.»^{۱۰}

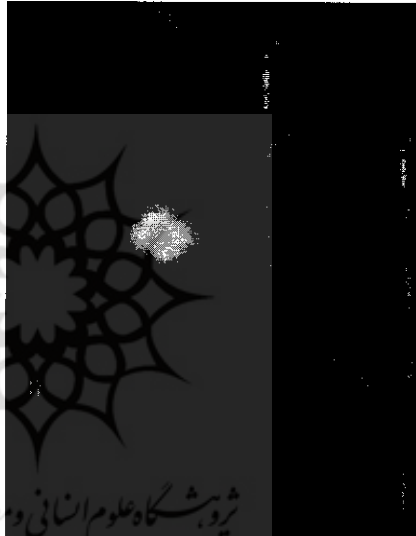
در روایت دیگر آمده است که: ... امام فرمود: «با مال من گروهى را به «حائر حسینی» بفرستید (تا برای شفای من دعا کنند) ...»^{۱۱}

آیا این اقدام امام هادى علیه السلام صرفاً یک مسأله‌ى شخصى و فردى بود؟ شاید استنباط یاران امام علیه السلام مثل «ابو هاشم» و «علی بن بلال» در همین حدّ بوده است و





همین امر موجب تحبیر و شگفتی و در نهایت پرسش آنان از حکمت و فلسفه‌ی این اقدام شده است. در صورتی که امام علیه السلام با این عمل به دیگران آموخت که «حائر حسینی» دری از درهای رحمت الهی و کعبه‌ی عشق و اخلاص و ایثار و اسطوره‌ی پایداری و مقاومت برای شکستن بت‌های زر و زور و



تزویر بوده، احیای آن به اهتزاز در آوردن پرچم حق و عدالت و آزادی برفراز قلّه‌ی انسانیت است.

به نظر می‌آید این حرکت امام علیه السلام پیش از آن که یک حرکت فردی باشد، یک حرکت اعتقادی، سیاسی و مبارزاتی بود.

در شرایطی که حکمرانان عباسی به ویژه متوکل از «حائر حسینی» به عنوان پایگاهی خطرناک برای ادامه‌ی حکومت

ستمگرانه‌شان یای می‌کردند، متوکل آن جنایت بی‌سابقه رانسبت به «حائر حسینی» مرتکب شد و اطراف آن را خراب کرد و شخم زد و در پی نابودی آن قدم برمی‌داشت، امام هادی علیه السلام به این حرکت لازم دست زد، و در پوششی حکیمانه، در برابر تلاش‌های مذبحانده‌ی دشمن موضع گرفت و افکار را به سوی خاطره انگیزترین، ستم سوزترین و الهام بخش‌ترین پایگاه امامت؛ یعنی، کربلا جلب نمود.

جهاد فرهنگی

یکی از کارهای مهم امام هادی علیه السلام همچون امامان معصوم دیگر علیهم السلام حفظ خط فکری و فرهنگی تشیع و جلوگیری از القاءات مخالفان بود. و این کار نیاز به تشکیل حوزه‌ی علمیه و تدریس فقه و عقائد و اصول و تربیت شاگردان برجسته و فعال داشت.

در عصر امام باقر و امام صادق علیهم السلام به طور عمیق و گسترده به تقویت حوزه‌های تحصیل و دانش پرداخته شد. سپس امامان دیگر حتی در شرائط بسیار سخت به نحوی آن را دنبال کردند.

امام هادی علیه السلام نیز در این راستا، قدم‌های بزرگی برداشت و شاگردان برجسته‌ای چون، عبدالعظیم حسنی، خیران الخادم،

ابن سگیت اهوازی، ابوهاشم جعفری، حسین بن محمد مدائنی، جعفر بن سهیل، اسماعیل بن مهران و ... تربیت کرد. شاگردان برجسته‌ی پدر و جدش را دور خود جمع کرد و حوزدی علمیدی فعال و پر تلاشی در مدینه به وجود آورد.^{۱۲}

بعضی تعداد شاگردان امام هادی علیه السلام را ۱۷۸ نفر و شیخ طوسی رحمته الله ۱۸۵ نفر ذکر کرده است.^{۱۳}

امام علی التقی علیه السلام در تحکیم و استواری فقه و عقاید و فرهنگ تشیع، همتی عالی و تلاشی وسیع نمود. به سؤالات امثال یحیی بن اکثم (عالم و فاضل بزرگ اهل تسنن) پاسخ داد و در این راستا کتابها و رساله‌هایی نوشت:

۱- رساله‌ای در ردّ جبر و تفویض.
۲- رسالدای در اثبات عدل و المنزله بین المنزلتین.

۳- رساله‌ای در جواب به پرسش‌های یحیی بن اکثم.

۴- رساله‌ای در احکام دین

۵- تفسیر صحّة الخلقه (تبیین تندرستی)

۶- تبیین مسائل فقهی و پاسخ به سؤالاتی در این زمینه که به طور پراکنده در کتب فقه و حدیث شیعه ثبت گردیده است.

و مجموعه‌ای از نامه‌ها که در کتاب «مکاتبات الرجال عن العسکرین علیهم السلام» جمع‌آوری گردیده است.^{۱۴}

تجلیل از علما

امام علی التقی علیه السلام نسبت به علما و پژوهشگران راستین احترام خاصی قائل بود و دوستانش را به احترام از آنها ترغیب می‌نمود. آنها را به عنوان برترین انسان‌ها بر می‌شمرد و می‌فرمود:

«لَوْلَا مَنْ يَتَقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ مِنْ الْعُلَمَاءِ الدُّاعِينَ إِلَيْهِ، وَالذَّالِمِينَ عَلَيْهِ، وَالذَّالِمِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَالْمُتَّفِذِينَ لِضُعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شُبَّانِكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدِّيَهُ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدًا إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَلِكِنَّهُمْ الَّذِينَ يَمْسُكُونَ أَرْئَمَهُ قُلُوبِ ضُعْفَاءِ الشَّيْعةِ، كَمَا يُسْهِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلَيْكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ؛^{۱۵}

اگر بعد از غیبت قائم شما، دانشمندانی در صحنه نباشند که مردم را به سوی قائم - عجل الله تعالی فرجه - فرا خوانند، و بر او دلالت و راهنمایی کنند و با حجت‌های الهی از حریم دین او دفاع نمایند و بندگان ضعیف خدا را از القانات شیطان و هواداران او و ترفندها [و دام‌های] ناصبی‌ها نجات دهند، احدی باقی نخواهد ماند مگر این که از دین

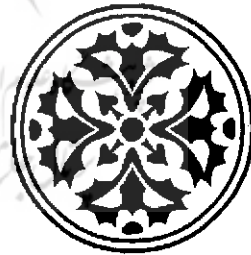




خدا مرتد شود. ولی همین دانشمندان زمام قلوب ضعفاء شیعه را [که از نظر عقیده و اندیشه ضعیف هستند] به دست گرفته [و] آن‌ها را از غرق شدن در غرقاب گمراهی نجات می‌بخشند] چنان که کشتیبان، سکان کشتی را به دست می‌گیرد. این دانشمندان در پیشگاه خدا برترین انسان‌ها هستند.»

همنشینی با اهل باطل ممنوع!

یکی از شاگردان و اصحاب برجسته‌ی امام هادی علیه السلام ابو هاشم جعفری است. روزی امام علیه السلام او را دید و به او فرمود: «چرا تو را همنشین عبدالرحمان ابن یعقوب می‌بینم؟»



توصیف می‌کند، یا با او همنشین شو و ما را واگذار و یا با ما باش و او را واگذار.

ابو هاشم گفت: او هرچه می‌خواهد بگوید، وقتی که من عقیده به گفتارش نداشته باشم، نسبت به من چه زبانی دارد؟ امام علیه السلام: آیا نمی‌ترسی که غذایی بر او فرود آید، تو را نیز فراگیرد؟ آیا داستان آن شخصی را که خود از باران موسی علیه السلام بود و پدرش از اصحاب فرعون بود، نشنیده‌ای؟ آن‌جا که وقتی لشگر فرعون (در تعقیب سپاه موسی علیه السلام به کنار دریا آمد، آن پسر، از لشگر موسی علیه السلام جدا شد و نزد پدر رفت تا با نصیحت کردن پدر، او را از فرعونیان جدا کند و به سوی موسی علیه السلام بیاورد. هنگامی که با پدرش ستیز می‌کرد و او را به راه هدایت دعوت می‌نمود، با هم کنار دریا آمدند ناگهان عذاب الهی فرارسید و لشگر فرعون غرق شدند. آن پدر و پسر نیز که در کنار لشگر فرعون بودند غرق شدند. از حضرت موسی علیه السلام سؤال کردند که پدر مستحق عذاب بود پسر چرا؟ موسی علیه السلام فرمود:

«هُوَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَكِنَّ التَّقِيَّةَ إِذَا نَزَلَتْ لَمْ يَكُنْ لَهَا عَمَّنْ قَارِبَ الْمُذْيَبِ دِفَاعٌ؛ آن پسر در رحمت خدا بود، ولی وقتی که عذاب فرا رسید، از آن که نزدیک گناهکار است نمی‌توان دفع کرد.»^{۱۶}

ابوهاشم گفت: عبدالرحمان، دایی من است.
امام علیه السلام: عبدالرحمان درباره‌ی خدا، سخن نادرست می‌گوید، و ذات پاک خدا را به صورت جسم، و دارای نشانه‌های جسم،

دلجویی و دعا برای دوستان

● یکی از شیعیان آن حضرت به نام ابوموسی می‌گوید: «روزی به محضر امام هادی علیه السلام رفتم و عرض کردم: ای آقای من! این شخص (متوکل عباسی) فقط از این جهت که اطلاع یافته من از دوستان و شیعیان شما هستم، مرا طرد کرده و شهرت‌ی مرا قطع نموده و خاطر مرا رنجانده است. اگر شما در این مورد ترحم و تفضل فرمائید و سفارشی کنید، او سخن شما را می‌پذیرد. شایسته است لطف کنید و با درخواست از متوکل کار مرا سامان بخشید. امام فرمود: ناراحت نباش. به خواست خدا کارت سامان می‌یابد. ابوموسی می‌گوید: آن روز شب شد، در همان شب، چند نفر از فرستاده‌های متوکل به در خانه‌ام آمدند و مرا طلبیدند، از خانه بیرون آمدم. دیدم فتح بن خاقان (وزیر متوکل) در کنار در ایستاده است، به من گفت: چه شده که این مرد (متوکل) مرا امشب به زحمت انداخته و برای احضار تو، مرا به این جا فرستاده است؟

ابو موسی می‌گوید: (همراه فتح بن خاقان) به خانه متوکل روانه شدم، دیدم بر مسند خود نشسته، تا مرا دید، رو به من کرد و گفت: ای موسی! ما از تو غافل شدیم. و تو

هم ما را از یاد بردی، تو چه طلبی از ما داری؟

گفتم: صله‌ی فلانی و فلان شهرت‌ی و فلان مبلغ و

متوکل دستور داد دو برابر همی این مطالبات را به من دادند، تعجب کردم، به فتح بن خاقان گفتم: آیا امام هادی علیه السلام به این جا آمد؟ گفت: نه....

ابو موسی می‌گوید: بعد از این ماجرا به محضر امام هادی علیه السلام رفتم، آن حضرت تا چهره‌ی مرا دید فرمود: از چهره‌ات پیدا است که راضی و شادمان هستی.

عرض کردم: آری ای آقای من! به برکت الطاف و عنایات شما.

ولی به من گفتند که شما نزد متوکل نرفته‌ای و از او درخواست و سفارشی در مورد من ننموده‌ای.

امام هادی علیه السلام فرمود: خداوند متعال می‌داند که ما در نیازها جز به ذات پاکش به هیچ کس پناه نمی‌بریم و در گرفتاری‌ها تنها به خدا توکل می‌کنیم، هرگاه از درگاه او درخواستی کنیم، اجابت می‌کند. می‌ترسیم از این که به غیر او متوجه شویم، خداوند توجه و عنایتش را از ما برگرداند.

عرض کردم: فتح بن خاقان از من خواست تا از شما تقاضا کنم برایش دعا کنی.





یا علی بن محمد

با ولای آن ولی دل بسمل بود دین حق
و همراز دین، نور عمان باسدنقی

موسی ببیند، این نگین گران قیمت را شکسته‌ام، یادستور می‌دهد، هزار تازیانه به من بزنند، یا مرا می‌کشد، امام هادی علیه السلام فرمود: 'به خاندات برو، تا فردا هیچ حادثه‌ای جز خیر پدید نمی‌آید.'

یونس که بسیار مضطرب بود به خانه‌اش بازگشت و آن شب را با هزار زحمت و رنج به سر آورد. صبح زود با پریشانی و نگرانی شدید دوباره به محضر امام هادی علیه السلام آمد و عرض کرد: 'فرستاده‌ی موسی آمده و نگین را از من می‌طلبید، چه کنم؟'

حضرت فرمود: 'برو به خانه‌ی موسی، جز خیر چیزی نخواهی دید.'
یونس: 'ای آقای من! به موسی چه بگویم؟'

امام هادی علیه السلام در حالی که خنده بر لب داشت فرمود: 'نزد موسی برو و آنچه را گفت، بشنو و آن جز خیر نمی‌باشد.'

امام هادی علیه السلام فرمود: 'فتح در ظاهر با ما دوستی می‌کند ولی در باطن از ما دوری می‌نماید. استجاب دعا در مورد کسی رخ می‌دهد که شایستگی آن را داشته باشد... ۱۷'

● یونس نقاش یکی از شیعیان و دوستان امام هادی علیه السلام بود. روزی لرزان و پریشان نزد امام هادی علیه السلام آمد و گفت: 'ای آقای من! در مورد خانواده‌ام به شما سفارش می‌کنم از آن‌ها سرپرستی کنید.'

امام علیه السلام فرمود: 'چه شده؟'
یونس: 'آماده مرگ شده‌ام.'

امام هادی علیه السلام در حالی که خنده بر لب داشت فرمود: 'چرا ای یونس؟'

یونس: 'موسی بن بغا (سرلشگر متوکل) نگین گران قیمتی را به من داده تا روی آن نقاشی کنم، نگین در دستم شکست و دو نیمه شد، فردا وقت برگرداندن آن است، اگر

یونس به خانه‌ی موسی رفت. پس از آن شادمان و خندان نزد امام هادی علیه السلام بازگشت، و به امام علیه السلام عرض کرد: ای آقای من! نزد موسی رفتم، به من گفت: دختران کوچکم در مورد این نگین با هم دعوا دارند، این نگین را دو نیمه کن که به هر کدام از دو دخترم، یکی از آن‌ها برسد، اگر چنین کنی تو را از مال دنیا بی‌نیاز می‌سازم.

امام هادی علیه السلام از این که یکی از شیعیان با الطاف خفیه‌ی الهی نجات یافت، حمد و سپاس الهی گفت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ إِذْ جَعَلْتَنَا مِمَّنْ يَحْمَدُكَ حَقًّا؛ خدایا! حمد و سپاس مخصوص تو است که ما را به گونه‌ای قرار دادی که به حق تو را بستاییم.»^{۱۸}

● مردی وحشت‌زده و لرزان بر امام هادی علیه السلام وارد شد و گفت: «فرزندم به جرم دوستی شما دستگیر شده و همین امشب او را می‌کشند. امام علیه السلام فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: آنچه پدر و مادر نسبت به فرزندشان آرزو دارند. امام علیه السلام با خونسردی فرمود: بیمناک مباش! فرزندت فردا خواهد آمد... با دعای امام علیه السلام و امدادهای الهی، روز بعد فرزندش آزاد شد و نزد پدر بازگشت.»^{۱۹}

کار و تلاش جسمانی

علی بن حمزه می‌گوید: «ابوالحسن (امام هادی) علیه السلام را دیدم که در زمین خود مشغول کار و کوشش است، به طوری که قدم‌های مبارکش غرق در غرق شده است، عرض کردم: فدایت شو، مردان کجا هستند که به جای شما کار کنند و نگذارند شما زحمت بکشید؟»

امام هادی علیه السلام فرمود: ای علی! آن کس که بهتر از من و پدرم بود در زمین خود کار کرد.

عرض کردم: آن چه شخصی بود؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علی علیه السلام و همه‌ی پدرانم با دست خود کار می‌کردند. کار کردن شیوه‌ی پیامبران و رسولان و انسان‌های شایسته است.»^{۲۰}

در بستر شهادت

امام هادی علیه السلام در روزهای آخر عمر شریف بیمار و در بستر شهادت آرمیده بود، یکی از دوستان به نام ابو دعامه برای عیادت از حضرت به محضرش آمد، پس از احوالپرسی برخاست تا مراجعت کند، امام هادی علیه السلام به او فرمود: ای ابو دعامه! حق تو بر من واجب شد، می‌خواهی حدیثی برای تو نقل کنم که شاد و خوشحال شوی؟ عرض کرد: خیلی دوست دارم و به آن نیازمندم.

امام هادی علیه السلام فرمود: حدیث کرد مرا





پدرم محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابیطالب، از رسول خدا صلی الله علیه و علیهم اجمعین.

پس به من فرمود: بنویس.

گفتم: چه بنویسم؟

فرمود: بنویس رسول خدا ﷺ فرمود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: اَلْاِیْمَانُ
مَا وَفَّرْتُهُ الْقُلُوبُ وَ صَدَّقْتُهُ الْاَعْمَالُ،
وَ الْاِسْلَامُ مَا جَرَى بِهِ اللِّسَانُ وَ حَلَّتْ بِهِ
الْمُنَاكِحَةُ؛ ایمان آن است که دل‌ها آن را با
کمال احترام بپذیرد و رفتارها آن را تصدیق
نماید، ولی اسلام آن است که زبان به آن حرکت
کند و ازدواج به وسیله‌ی آن حلال شود.

ابو دعامه می‌گوید، به امام عرض کردم:
نمی‌دانم کدام یک از این دو بهتر است:
سلسله‌ی سند حدیث (که همه، از
معصومین علیهم‌السلام هستند) یا خود حدیث؟

امام هادی علیه‌السلام فرمود: این حدیث در
صحیفه‌ای است به خط امیرمؤمنان
علی علیه‌السلام و املا‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که به هر
یک از امامان علیهم‌السلام به ارث رسیده است.^{۲۱۰}

پی‌نوشت‌ها:

۱- الارشاد، شیخ مفید، با ترجمه‌ی رسولی محلاتی،
ج ۲، ص ۲۸۵، و در المناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص

۳۸۲ آمده است که: «صربا» قریبه‌ای است در ۳ میلی
مدینه که حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام احداث
نمود.

۲- جلاء العیون، محمد باقر مجلسی، ص ۵۶۸ -
۵۶۹.

۳- المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۱.

۴- كشف الغمّة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی
اربلی، ج ۳، ص ۱۶۸.

۵- المناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۱.

۶- تَمَمَةُ الْمُنْتَهَى، محدث قمی، ص ۲۷۹ تا ۳۴۰.

۷- المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۱.

۸- زندگانی امام هادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ص
۳۵۰، از معجمه البیلدان، ج ۲، ص ۱۴۳.

۹- سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، محمد محمّدی
اشتهاردی، ص ۸۵۴ از دلائل الامامه طبری، ص ۲۱۹.

۱۰- کامل الزیارات، باب ۹، ص ۲۷۴.

۱۱- همان، ص ۲۷۳.

۱۲- ر.ک. به تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید
امامت امام هادی علیه‌السلام، مرکز تحقیقات سپاه، صص
۱۱۶-۱۱۷.

۱۳- اعیان الشیعه، سید محسن امین طبع قدیم
بیروت، ج ۴، ص ۱۸۰.

۱۴- اعیان الشیعه، سید محسن امین، طبع قدیم و
بیروت، ج ۴، ص ۱۸۰ و تحف العقول، با ترجمه
محلاتی، از ص ۴۸۱ تا ۵۱۶.

۱۵- احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۱۶- سیره‌ی چهارده معصوم علیهم‌السلام، محمد محمّدی
اشتهاردی، ص ۸۸۴.

۱۷- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۰، صص ۱۲۷،
۱۲۸.

۱۸- همان، صص ۱۲۶-۱۲۵.

۱۹- المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، صص ۶۱۶-۶۱۷.

۲۰- زندگانی امام علی الهادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی،
صص ۴۴-۴۵.

۲۱- مروج الذهب، المسعودی، طبع بیروت دارالفکر، ج
۴، ص ۱۷۱.